

نقدی بر ترجمه «صناعة تفسير الكتب و حلّ الذهب»

آنچه پیش روی خوانندگان گرامی است نگاهی انتقادی به مقاله‌ای از استاد بزرگوار و دانشمند ارجمند سید عبدالله انوار است که با نام «صناعة تفسير الكتب و حلّ الذهب (فن جلدسازی و طلاکاری)» در دفتر هفتم و هشتم مجله نامه بهارستان (بهار - زمستان ۱۳۸۲، صص ۵ - ۱۶) به چاپ رسیده است.

استاد در این مقاله پس از پیشگفتاری درباره رساله «صناعة تفسير الكتب و حلّ الذهب» نوشته ابوالعباس احمد بن محمد سفیانی، صحاف مراکشی، آن را به فارسی برگردانده‌اند که اصل گفتار نگارنده نیز ناظر به همین ترجمه است. البته پیش از ورود در اصل بحث لازم می‌دانم بر چند نکته تأکید نمایم.

نخست این‌که بر غلط بودن متن عربی - که استاد در پیشگفتار بدان اشاره نموده‌اند - کار ترجمه آن را بسیار دشوار می‌کند و ترجمه چنین متنی پر از اصطلاحات فنی و نامأنوس است، توان علمی و اطلاعات گسترده‌ای می‌طلبد که انصافاً جز در استاد انوار در کمتر کسی می‌توان یافت. هم از این روی در اینجا باید گوشزد نمایم که اگر اشکال‌هایی بر این ترجمه گرفته‌ام - اگر از نظر صاحب نظران درست باشد - تنها برای تکمیل فایده و بهره این رساله است.

دوم این‌که در پیشگفتار به دو چاپ رساله مزبور در پاریس و نیز افست همین چاپ در قاهره اشاره شده است که برای مزید آگاهی پژوهشگران باید یادآور شوم که چاپ دیگری از این رساله با تحقیق ابراهیم السامرائی در دسترس است که شاید مراجعه به آن می‌توانست در حل برخی اغلاط متن موجود راهگشا باشد.

سوم این‌که جناب استاد در پیشگفتار آورده‌اند که اغلاط بسیاری در متن چاپ شده عربی و فرانسه بوده است و ایشان تا جای ممکن آن را اصلاح نموده‌اند و البته از ذکر این اغلاط در پانویس خودداری کرده‌اند. متأسفانه باید گفت که متن عربی به اندازه‌ای مغلوط است که شاید نتوان بندی در آن یافت که چندین غلط در آن نباشد. اگرچه این اغلاط از مصنف اصلی و کاتب نسخه است و ربطی به قلم استاد ندارد، اما ای کاش ایشان غلط‌های اصلاح شده را مشخص می‌کردند و یا متن را بی‌هیچ اصلاح و فزونی و کاستی می‌آوردند تا دست‌کم این توهّم پیش نیاید که متن حاضر، متنی است اصلاح شده و تا جای ممکن تهی از اشتباه و مورد تأیید استاد. نگارنده نیز در آغاز قصد آن داشت که نمونه‌هایی از اغلاط یاد شده را به عنوان شاهد مدعا برشمارد، اما بسیاری و آشکاری آنها از یک سو و توجه بر ترجمه از دیگر سو، سبب گشت که از این کار چشم پوشد و از اطالۀ مقال بپرهیزد.

اینکه به مواردی از کاستی‌های ترجمه اشاره می‌شود؛ به این ترتیب که ابتدا متن عربی می‌آید و سپس ترجمه استاد با نشانه (-) ذکر می‌شود و آن گاه نقد ترجمه و ترجمه‌ای که به نظر درست‌تر می‌آید با نشانه (*) بیان می‌گردد.

۱. ص ۱۷، س ۱: الحمد لله الذي ألهم الإنسان منائح الفهم فتحكم.

- ص ۷، ستون ۲، س ۱: حمد مر خدای را که بر آدمی متعلقات فهم به تمامی و محکمی الهام کرد.

* «منائح» جمع «منیحة» به معنای عطیه (بخشش یا فایده و بهره‌ای که به غیر عطا شود) است و این‌که چرا و چگونه به «متعلقات» ترجمه شده بر من روشن نیست. وانگهی واژه «تحکم» در عبارت قطعاً باید از باب «تفعل» باشد (یعنی تحکم) که در این صورت به معنای محکم و تمام بودن نیست و ترجمه صحیح چنین می‌شود: «حمد مر خدای را که فواید فهم را بر آدمی الهام کرد و او [بدان فهم و درک بر همه چیز] چیره گشت».

۲. ۴/۱۷: و ما كنت أكتمه عن من لا يمنع الإنصاف و لا يدعى بتقصير و كنت أتأمل في قول النبي (ص)

حيث يقول: «من سئل...» فما رأيت يبرز لفهمي من معنى الحديث الكريم إلا في الديانات و أما علم الصناعة فما يبرز لي إلا قوله: «لا تعطى...».

^۱ نک: جورج عطية، الكتاب في العالم الإسلامي، ترجمة عبدالستار الحلوجي (كویت: عالم المعرفة، ۲۰۰۳)، ص ۲۲۵ (کتابنامه).

– ۹/۲/۷: و من هم بر آن نیستیم که آن را از صاحبان انصاف و علاقه‌مندان و کوتاهی ناورزندگان دریغ و پنهان کنم، ولی چون به این گفتار پیغمبر (ص) تأمل می‌کنم که فرمود «هر که...» بر من آشکار می‌گردد که معنای این حدیث کریم درباره علم دین است، اما درباره صناعات، سخن پیامبر اکرم (ص) این حدیث را تغییر می‌دهد: «آن که حکمت...».

* اگرچه در اینجا عبارات عربی با آوردن حروف عطف به صورت نامناسب و نابجا خود، گنگ و کژتاب است، اما انتخاب نادرست زمان فعل‌ها و نیز بی‌توجهی به چگونگی فصل و وصل جمله‌ها در ترجمه، بر گنگی متن افزوده است و برگردانی پریشان و نادرست به دست داده است. بنابراین، ترجمه مناسب‌تر چنین می‌شود: «و من چنین نبودم که بخواهم آن را از صاحبان انصاف و آنان که کوتاهی نمی‌ورزند پنهان سازم؛ چه در این سخن پیامبر (ص) می‌اندیشیدم که فرموده است: «هر که...»، اما چنین در می‌یافتم که این حدیث به علم دین مربوط است و آنچه به آموختن صناعات مربوط می‌شود، همانا دیگر سخن پیامبر گرامی (ص) است که فرمود: «آن که حکمت...».

۳. ۱۰/۱۷: فأنا إذا لم تعطني مثل الذي طلب منك مرتين أو مرة و نصفاً لم يدخل يدي قطعاً و فصلاً.

– ۳/۲/۷: و من دو برابر یا یک برابر و نیم طلب می‌کنم.

* عبارت «لم يدخل يدي قطعاً و لافصلاً» اصلاً ترجمه نشده و وجه شرطی کلام آشکار نگشته است. پس درست آن است که این گونه ترجمه شود: «اگر دو یا یک برابر و نیم مزدی که او از تو خواسته به من نپردازی دست به این کار نمی‌زنم».

۴. ۱۱/۱۷: لاتجد إلا من إذا علمته الصناعة يتكالب على جلب الدنيا إليه.

– ۳۵/۲/۷: چنین کسی یافت نمی‌شود! تواز جمله آنان که من این صنعت را بر آنها آموخته‌ام هیچ‌گاه

کسی را نمی‌یابی که در جلب دنیا چون سگان دندان تیز نماید.

* روشن است که ضمیر فاعلی «علمته» ضمیر مخاطب است نه متکلم و مشتبه شدن امر این ضمیر و نیز نادیده گرفتن استثنا، ترجمه را دچار اشکار کرده است. پس وجه درست‌تر چنین است: «هیچ کس را نمی‌یابی مگر آن که چون به او صنعتی آموزی در جلب دنیا به خویش مانند سگان درنده خویی کند».

۵. ۱۱/۱۷: و يكاد أن يجلس على كل طريق من يجلب الحريف إليه.

– ۱/۱/۸: و بر راهی ننشیند که حریف من بر آن نشست.

* اگرچه این عبارت عربی از نادر عبارات درست و روشن متن رساله است، ترجمه به شکلی تعجب‌آور با مفاد آن تفاوت دارد و برگردان صحیح این است: «و تقریباً بر سر هر راهی کسی گمارد و بنشانند تا حریف را به سوی خود کشد».

۶. ۱۳/۱۷: فحينئذ توصل إلى عمل الصناعة الكاملة.

– ۸/۱/۸: و حال هم به جایی رسیده است که با اطلاع کامل بر این صنعت عمل می‌کند.

* در اینجا نیز ترجمه مناسب‌تر این گونه است: «و در این هنگام پرداختن به این صنعت کامل را آموخت».

۷. ۱۶/۱۷: و لا تجد من إذا قصدته إلى باب داره و التقيت معه يعطيك حلاوة الشرف و يتغافل عنك من

حلاوة الطبق.

– ۱۸/۱/۸: و نمی‌یابی کسی را که چون قصد در خانه او کنی و با او ملاقات نمایی، تو را حلاوت شرف

بخشد به جای طبق نقل و شیرینی.

* با توجه به سیاق کلام و عبارات پیشین به نظر می‌رسد که مقصود نویسنده چنین بوده است: «وکسی را

نمی‌یابی که چون به در خانه‌اش روی و با او دیدار نمایی، تو را حلاوت شرف بخشد و از ظرف نقل و

شیرینی‌ات چشم پوشد [یعنی بدون چشمداشت به پول و پاداش برای توکاری انجام دهد]».

۸. ۱۸/۱۷: لعنني إذ أدركني الموت يقع خطي في حجر من يتعلم الصناعة و يدعو لنا بالرحمة.



— ۲۵/۱/۸: تا شاید چون مرا مرگ فرا رسد و خط من نزد کسی قرار گیرد که به آموختن این صنعت برخاسته است دعای رحمت بر من کند.

* در ترجمه، «یدعو لنا» به جای «یقع» جواب «لعل» پنداشته شده که نادرست است و صحیح آن چنین می‌شود: «تا مگر آن‌گاه که مرگم فرا رسید، نوشتارم در دامن کسی قرار گیرد که این صنعت بیاموزد و برای ما از خدا رحمت بخواهد».

۹. ۲۲/۱۷: و تدهن ورقة ثانية أعني التي تقابلها.

— ۳۴/۱/۸: بعد برگ دیگری از کاغذ بر می‌داری و بر آن چسب نشاسته می‌مالی و در برابر آن برگ نخست می‌گذاری.

* در اینجا نیز ترجمه درست چنین است: «سپس برگ دیگری را که در مقابل برگ نخست است چسب می‌مالی».

۱۰. ۳۴/۱۷: و تنزل عليه الورقة الرابعة بعد تنشيتها، هكذا إلى الورقة الأخيرة.

— ۱/۱/۹: و برگ چهارم را روی آن قرار بده تا برگ یکی مانده به آخر.

* ترجمه صحیح: «و برگ چهارم را نیز پس از چسب مالیدن بر آن نه و همین‌طور تا برگ آخر».

۱۱. ۲۲/۲۰: و ذلك بأن تأخذ ورقة الذهب الذي يكتبون به و تفركه بالفرك حتى يتهيأ. هذا إذا كان الذهب

قليلاً، وإن كان كثيراً مثل مثقال أو مثقالين افركه في صحن مزجج....

— ۱۹/۱/۱۳: و آن بدین سان است که ورقه طلایی را که کاتبان با آن می‌نویسند بر می‌گیری آن را در بین انگشتان

مالش می‌دهی تا آماده شود و فرقی ندارد که طلا کم یا بیش باشد، یک یا دو مثقال. طلا را در یک بشقاب شیشه‌ای....

* چنانکه ملاحظه می‌شود وجه شرطی جمله «هذا إذا كان...» اصلاً در نظر گرفته نشده و اجزای عبارت

به همین دلیل مغشوش گشته است و علامت‌گذاری نادرست (گذاشتن «نقطه» پس از «دو مثقال») گویای

همین اشتباه است. بدین ترتیب ترجمه صحیح عبارات یاد شده این است: «و آن بدین سان است که ورقه

طلایی را که کاتبان با آن می‌نویسند بر می‌گیری و آن را در بین انگشتان مالش می‌دهی تا آماده شود. این در صورتی

است که طلا اندک باشد؛ اما اگر زیاد بود، مثلاً یک یا دو مثقال، آن را در بشقابی شیشه‌ای... می‌مالی».

۱۲. ۱۶/۲۱: حتى يذهب منه لون الذهب و يظهر لك الغالب عليه الماء و هو يجمد و يكتب و لا يجرى

حتى تجعله فوق هواء النار الذي هواؤها كحرارة الصيف.

— ۱۵/۲/۱۴: تا این که رنگ طلا از آن می‌رود. این تجربه ثابت می‌کند که آب ریختن مکرر در انجماد و سیلان

بر طلا اثر می‌گذارد، پس برای آن که چنین اتفاقی نیفتد باید محلول را در هوایی قرار دهی چون هوای تابستانی.

* ظاهراً «يظهر لك الغالب عليه» به اعتبار واژه «غلبه» به «تجربه» برگردانده شده است و سپس مطالبی در ترجمه

افزوده شده که تقریباً هیچ ربطی به متن ندارد. در اینجا نیز اگرچه عبارات متن چندان گویا نیست اما روشن است که

می‌خواهد چنین بگوید: «تا این که رنگ طلا از آن می‌رود و تو چیزی را می‌بینی که آب بر آن غلبه کرده است

[یعنی غلظت طلا از میان رفته، محلولی آبکی و کم‌رنگ می‌شود]. این محلول هنگام نوشتن منجمد و خشک می‌گردد

و سیلان پیدا نمی‌کند مگر آن که آن را بالای هوای گرم [حرارت] آتش قراردهی که گرمای آن مانند گرمای تابستان است».

در پایان یادآور می‌شوم که موارد برشمرده شده، بخشی از کاستی‌های ترجمه است و چنانکه پیداست همه

آنها را نمی‌توان به حساب پریشانی متن گذاشت؛ هر چند که این پریشانی کار ترجمه را بسی دشوار ساخته

است و همان‌گونه که در آغاز گفتم، برگردان چنین متنی اطلاعات گسترده‌ای طلب می‌کرده است که

نشانه‌هایش در جای جای ترجمه هویداست و هیچ نگاه منصفی نمی‌تواند آن را نادیده بگیرد.

دکتر علیرضا باقر